

به نام خدا

ترجمه و تصحیح رساله‌ی
«الرد علی الوهابیة»

مؤلف :

دکتر فهیمه شریعتی

(عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱

سرشناسه: عصار، محمد، ۱۲۲۶ - ۱۳۱۵
عنوان قراردادی: الرد علی الوهابیه. فارسی
عنوان و نام پدیدآور: ترجمه و تصحیح رساله‌ی «الرد علی الوهابیه» / [محمد عصار؛ مترجم
و مصحح] فهیمه شریعتی.
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۳۶۳ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۹-۰۰۲-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۶۱] - ۳۶۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه‌ها
Imamite Shi'ah -- Apologetic works*
وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
Wahhabiyah -- Apologetic works
کلام شیعه امامیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
Imamite Shiites theology -- Apologetic works*
شناسه افزوده: شریعتی، فهیمه، ۱۳۵۵ -، مصحح، مترجم
رده بندی کنگره: BP۲۰۷/۶۲
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۳۳۴۹۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نام کتاب: ترجمه و تصحیح رساله‌ی «الرد علی الوهابیه»

مؤلف: دکتر فهیمه شریعتی

ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)

صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۴۰۱

چاپ: مدیران

قیمت: ۲۵۵۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۹-۰۰۲-۹

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۱	پیشگفتار.....
	بخش اول: - ترجمه «رساله رد بر وهابیت»
۲۳	مقدمه.....
۲۸	فصل اول: هدف انبیا تحقق توحید عبادی.....
۳۱	مقدمه و درآمدی بر پاسخ اشکالات.....
۳۳	نکته.....
۳۹	جواب علامه.....
	فصل دوم: بررسی آیاتی که بر اساس آنها مشرکان زمان پیامبر خدای واحد را قبول داشتند و او را مدبر زمین و آسمان می دانستند.....
۴۳	پاسخ علامه.....
۵۰	فصل سوم بررسی این مسئله که مقصود از لا اله الا الله توحید عبودی است.....
۵۷	پاسخ علامه.....
۶۱	فصل چهارم: شناخت مومن.....
۶۲	پاسخ علامه.....
	فصل پنجم و ششم: دشمنان انبیا و اولیا از انس و جن و لزوم استفاده از کتاب خداوند برای دفع شبهات.....
۶۶	دفع شبهات.....

۶۹	پاسخ علامه
۷۱	فصل هفتم رديه اجمالی و تفصیلی وهاييان بر دلايل شفاعت جويان
۷۳	پاسخ علامه
۷۵	نکته
۸۵	پاسخ علامه
۹۲	فصل هشتم: رابطه دعا و عبادت
۹۳	جواب علامه
۹۸	فصل نهم: فرق میان شفاعت درست و شرک آلود
۱۰۱	توجه و هشدار
۱۰۹	فصل دهم: التجا و پناه بردن به صالحان
۱۲۵	فصل یازدهم: مقایسه مشرکان زمان پیامبر با شفاعت جويان
۱۳۴	فصل دوازدهم: مشرکان و اقرار توحید
۱۵۲	فصل سیزدهم: حکم مسلمانی که از روی جهل به شرک مبتلا شود
۱۵۴	پاسخ علامه
۱۵۸	فصل چهاردهم: حکم اکتفا به قول لا اله الا الله
۱۶۹	فصل پانزدهم: تفاوت استغاثه به انسان زنده و غیر آن
۱۹۰	تذکر عرفانی و روحانی
۱۹۳	پاسخ علامه
۱۹۵	پاسخ علامه

فصل شانزدهم: وجوب اعتقاد قلبي برای مسلمان شدن	٢٠٠
پاسخ علامه	٢٠٠
پاسخ علامه	٢٠٢
پاسخ علامه	٢٠٦
الخاتمة	٢٠٧

بخش دوم: تصحيح «رسالة الرد على الوهابية»

الفصل الاول: بيان ان مهمة الرسل الاولى تحقيق توحيد العبادة	٢١٢
محمد بن عبد الوهاب	٢١٢
تبصرة تذيلى	٢١٦

الفصل الثانى: بيان الادلة على ان المشركين الذين قاتلهم رسول الله صلى الله عليه و سلم

مقرون بتوحيد الربوبية	٢٢٣
جواب العلامة	٢٢٣
ثم قال محمد بن عبد الوهاب	٢٢٨
جواب العلامة	٢٢٩
الفصل الثالث: بيان ان توحيد العبادة هو معنى لا اله الا الله	٢٣٣
ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب]	٢٣٣
جواب العلامة	٢٣٤

الفصل الرابع: معرفة المومن ان نعمة الله عليه بالتوحيد توجب الفرح به و الخوف من سلبه

.....	٢٣٧
-------	-----

ثم قال [محمد بن عبد الوهاب]: ٢٣٧

جواب العلامة ٢٣٨

الفصل الخامس: إن حكمة الله إقتضت أن يجعل لانبياؤه و اوليائه اعداء من الانس و الجن

..... ٢٤١

ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب] ٢٤١

الفصل السادس: وجوب التسلح بالكتاب و السنة لدحض شبهات الاعداء ٢٤٢

جواب العلامة ٢٤٣

الفصل السابع: الرد على اهل الباطل اجمالا و تفصيلا ٢٤٥

ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب] ٢٤٥

جواب العلامة ٢٤٧

ايقاظ و تبصرة ٢٤٩

ثم قال [محمد بن عبد الوهاب] ٢٥٥

جواب العلامة عن الحجة الاول ٢٥٨

جواب العلامة عن الحجة الثاني ٢٥٩

جواب العلامة عن الحجة الثالث ٢٦١

الفصل الثامن: الرد على من زعم ان الدعاء ليس بعبادة ٢٦٤

ثم قال [محمد بن عبد الوهاب]: ٢٦٤

جواب العلامة ٢٦٥

ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب]: ٢٦٨

- ٢٦٨ الجواب العلامة
- ٢٦٩ الفصل التاسع: الفرق بين الشفاعة الشرعية و الشركية
- ٢٦٩ ثم [قال محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٧٠ الجواب العلامة
- ٢٧٢ تبصرة
- ٢٧٤ ثم قال [محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٧٤ جواب العلامة
- ٢٧٦ ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٧٧ [جواب العلامة
- ٢٧٩ الفصل العاشر: اثبات ان التجاء الى الصالحين شرك
- ٢٧٩ ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٨٠ جواب العلامة
- ٢٨٣ ثم قال [محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٨٤ [ثم قال محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٨٥ جواب العلامة
- ٢٨٦ ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٨٧ جواب العلامة
- ٢٨٩ ثم قال القائل [محمد بن عبد الوهاب]:
- ٢٨٩ جواب العلامة

- الفصل الحادى عشر: اثبات ان شرك الاولين اخف من شرك اهل زماننا ٢٩٢
- ثم قال القائل [محمدبن عبد الوهاب]: ٢٩٢
- جواب العلامة ٢٩٣
- فان قوله [محمدبن عبد الوهاب]: ٢٩٧
- جواب العلامة ٢٩٨
- الفصل الثانى عشر: زعم أن من أدى بعض واجبات الدين لا يكون كافرا ٣٠١
- ثم قال القائل [محمدبن عبد الوهاب]: ٣٠١
- جواب العلامة ٣٠٢
- جواب العلامة ٣٠٥
- جواب العلامة ٣٠٧
- جواب العلامة ٣٠٩
- جواب العلامة ٣٠٩
- ثم قال القائل [محمدبن عبد الوهاب] «و يقال ايضا اذا كان الاولون لم يكفروا الا جمعوا بين
الشرك ٣١٠
- ثم تأمل فى جوابها فانه من انفع ما فى هذه الاوراق» انتهى. ٣١٣
- جواب العلامة ٣١٣
- الفصل الثالث عشر: حكم من وقع من المسلمين فى نوع من الشرك جهلا ثم تاب منه ٣١٥
- الجواب العلامه ٣١٦
- الفصل الرابع عشر: الرد على من زعم الاكتفاء فى التوحيد بقول لا اله الا الله و لو ناقضها ٣١٩

- جواب العلامة..... ٣٢٢
- الفصل الخامس عشر: الفرق بين الاستغاثة بالحي الحاضر فيما يقدر عليه و الاستغاثة بغيره ٣٢٨
- جواب العلامة..... ٣٢٩
- جواب العلامة..... ٣٤٣
- ايقاظ عرفانى و الهام ربانى: ٣٤٦
- الفصل السادس عشر : خاتمة فى معنى الإسلام..... ٣٤٨
- فى وجوب الاعتقاد القلبي بالاسلام..... ٣٥٤
- الخاتمة..... ٣٦٠
- فهرست منابع..... ٣٦١

پیشگفتار

عالم ربانی مفسر ادیب و فیلسوف عالیقدر آیت الله استاد سید محمد حسینی لواسانی تهرانی
فرزند محمود در سال ۱۳۶۴ ه. ق در تهران متولد گردید.

در هفت سالگی، تحصیلات ابتدایی خویش را در زادگاهش شروع کرد و تا سال ۱۳۸۹
به تحصیل علوم دینی تا مرحله سطح و خارج اشتغال داشت. پس از آن برای ادامه
تحصیلات به عتبات عالیات و مدینه منوره مشرف شده و مجاور گردید. سپس به مشهد
مقدس مشرف شد و همانجا مجاور گردید تا اینکه نسخه کتابی را شخصی به عنوان امانت
از ایشان گرفت و چون نتوانست از او پس بگیرد بدین منظور دوباره به عتبات عالیات
مراجعت نمود. در سال ۱۳۹۶ از محضر اساتید نجف اشرف و در محضر حجة الاسلام آية
الله العظمی حاج میرزا حسن شیرازی مشغول به تحصیل شد. در سن ۳۵ سالگی برای

تدریس به تهران رفته و به تدریس به شیوه و طریق علمای سلف مشغول شد. در همین حال بسیاری از روش و گفتار متقدمین را بی فایده می‌انگاشت.

وی در تهران کتاب مقدمه تخلص الاصول را با استفاده و کمک از شاگردان خویش نوشت (چگونگی سبک ایشان بعدا ذکر خواهد شد). چنانچه خود می‌گوید: در این مجاورت تغییر ماهیت خویش را بالعیان مشاهده کرده و مس وجودش به اکسیر طلا مبدل گشت.

مرحوم علامه عصار در فقه و اصول و حکمت و کلام صاحب نظر و از مهمترین علما از شیعه و سنی روایت می‌کرد. وی شعر می‌سرود، نخست تخلص «ناظم» داشت، اما بعدها آن را به «آشفته تهرانی» و سپس به «عصار» تغییر داد.

مرحوم علامه اواخر عمر را با ضعف و پیری و از دست دادن چشم و ناتوانی چشم دیگر و وضع نامرتب معاش سپری می‌کرد.

با این وجود به تألیف و تصنیف کتاب می‌پرداخت. فرزندش آقا سید محمد کاظم عصار از مدرسین بزرگ تهران و شاگرد شریعت اصفهانی، آقا ضیاء عراقی بوده است.

مرحوم علامه محمد عصار در نهم محرم سال ۱۳۵۶ ه.ق در مشهد وفات یافته و در صحن نو مقابل سمت جنوبی ایوان طلا مدفون شد.^۱

۱. عبدالرحمان، تاریخ علمای خراسان، مشهد، بی نا، ۱۲۶۸.

علامه محمد عصار از محضر اساتیدی چون آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، عزیزالله طالقانی، میرزا حسن آشتیانی، محدث نوری، میرزا حسین خلیلی تهرانی، فتح‌الله، غروی شیرازی، مشهور به شریعت اصفهانی، ملا حسینقلی همدانی، مهدی قزوینی، میرزا حبیب‌الله رشتی، عباس کاشف الغطا، محمدحسن ممقانی، سید محمد بحرالعلوم، استفاده کرد.

- محمد عصار شاگردان بسیاری تربیت کرد و به تعدادی نیز اجازه روایت و اجتهاد داد مانند: سید شهاب الدین مرعشی نجفی .

- شیوه و سبک علامه عصار (ره)^۱

- با توجه به بررسی ۶ نسخه از کتابهای علامه درباره روش تألیف و تصنیف ایشان چند نکته به نظر می‌رسد:

۱- علیرغم این که در دوره علامه محمد عصار معمولاً این گونه بوده است که علما با عبارات سنجیده و با زبان تخصصی عربی تألیف می‌نموده‌اند حال آنکه علامه مطالب را حتی الامکان به عبارات ساده و واضح به زبان فارسی می‌نوشت تا خواص و عوام از آن

آقابزرگ تهرانی، الذریعه، نجف، مطبعة الغری، ۱۳۴۸.

عصار، مقدمه ناسخ التفاسیر، نسخه خطی آستان قدس رضوی

۱. براساس بررسی کتب پاسخ نامه، حجج رضویه، رد بر احمد قادیانی، قواعد الاوهام، ناسخ التفاسیر از علامه محمد عصار که همه بصورت نسخه خطی در گنجینه نسخ خطی آستان قدس رضوی موجود است.

استفاده کنند و علاوه بر این به دیگران نیز توصیه به سادگی و روانی قلم می‌نمود که راه چنان رو که رهروان رفتند.

۲- ایشان در ضمن آثار خویش از امثال و حکم متعددی استفاده می‌کرده است.. طبع بزرگ و لطیف حاج سید محمد عصار را می‌توان دلیل و انگیزه نوشتن کتابهای نظم شرح مثنوی معنوی دانست.

۳- نکته دیگری که در تمام آثار علامه به چشم می‌خورد احساس نگرانی شدید برای حفظ اسلام است بطوری که گویی دشمن را به چشم می‌بیند. دغدغه برای حفظ شریعت ناب محمدی را می‌توان در تمام آثارش مشاهده کرد و اصلاً انگیزه نوشتن کتبی مثل پاسخ نامه و رساله در کلام و حجج رضویه و ... همین بوده است.

۴- با بررسی عقاید علامه محمد عصار می‌توان پی به روشنفکری ایشان برد. به طوری که بسیاری از مظاهر دینی و عبادات بدون باطن را نفی نمود و شدیداً به بررسی و مقاسیه شرایط و وقایع صدر اسلام با اوضاع کنونی اعتقاد داشت.

وی تقلید از غرب را که آب ریختن به آسیاب استعمار است ناشی از بی توجهی مردم به واجبات می‌دانست و در ریشه یابی علت ضعف اسلام به مسئله اتحاد و عدم تفرقه مردم بسیار تأکید می‌کرد و بدفهمی در مسئله زهد را عامل تخریب اقتصاد می‌دانست می‌گفت: قوانین اسلام برای تنظیم معاش و سر و سامان دادن اوضاع زندگی است و فلسفه زهد عدم تعلق به دنیا است نه سپردن همه اموال به بیگانگان و دشمنان.

۵- نکته دیگری که در آثار علامه محمد عصار به چشم می‌خورد تواضع و فروتنی ایشان برای بیان مطالب و عبارات است و در مقدمه یکی از کتب خویش بیان می‌دارد که: «... تا کنون متاع قلیل خود را به بازار نیاوردم... (اما) ناچار از پاسخگویی هستم اگر چه که غیر معمول و باعث انفعال باشد»

گذشته از این گونه بیانان همین که مصنف به بیان ساده بدون اصطلاحات در علوم مختلف می‌پردازد، خود نشانه‌ای از فروتنی و تواضع شخصیت است.

معرفی «رساله الرد علی الوهابیه»

کتاب رساله بر رد وهابیت از جمله کتابهای اعتقادی است که علامه محمد عصار به پیشنهاد و تاکید دوستانش می‌نویسد. البته وی نمی‌دانسته که نویسنده کتاب محمدبن عبدالوهاب بوده است اما حدس می‌زده است نویسنده رساله از معاصران او بوده باشد. شیوه نویسنده در این کتاب تالیف بر اساس رساله محمدبن عبدالوهاب بوده به این ترتیب که ابتدا بخشی از کلام وی آورده می‌شود و سپس علامه آن را به خلاصه تکرار می‌کند و بعد به ارائه پاسخ می‌پردازد. البته بنابر گفته خود علامه کتاب به قدری از استدلالهای سخیف و بی‌مایه برخوردار است که ارزش پاسخگویی ندارد اما از آنجا که وهابیان عدم پاسخگویی به شبهات و اشکالات را ناشی از نداشتن پاسخ، تصور نکنند اقدام به پاسخگویی کرده است. به نظر علامه روش نویسنده وهابی در این رساله اغفال کم خردان و مسلمانان نا آشنا به مفاهیم و معارف توحیدی بوده است. در بسیاری از موارد دلایل قرآنی

یا روایی که عبدالوهاب ارائه داده است با دلایل قرآنی و روایی تبیین و استدلال عبدالوهاب رد می‌شود، در مواردی نیز به شیوه جدلی پاسخ داده می‌شود. استفاده علامه از اشعاری که بیشتر سروده خود ایشان است نیز به نوعی به این بخش از سبک کار علامه در کتاب رساله در رد بر وهابیت ناظر است.

کتاب کشف الشبهات که رساله رد بر وهابیت علامه محمدعصار در جواب آن نوشته شده است از محمدبن عبدالوهاب^۱ به گونه‌ای تنظیم شده که بطور عملی مجادله با شیعیان

۱. محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ هـ ق متولد شد. جد وی فردی به نام "شولمان قرقوزی" از نسل یهودیان ترکیه به نام "یهود دوغه" بود. این گروه با سابقه یهودیت به اسلام گرویدند و به ظاهر مسلمان شدند، تا شاید در حکومت عثمانی ترکیه نفوذ کنند یا شاید هم اسلام را به صورتی دیگر مشکوک و مشوش سازند.

شولمان جد عبدالوهاب، در شهر بورسا به خرید و فروش هندوانه و خربزه مشغول بود. اما چون از شغلش راضی نبود، همانند برخی دیگر از یهودیان مسلمان شده به تجارت دین و دین‌فروشی متمایل می‌شود. او تصمیم می‌گیرد که به سلک علمای دین در بیاید و به صورت رسمی عالم دین شود تا نفوذ و مقامی یابد. او رهسپار سوریه شده اما پس از مطرح کردن مسائل جدید و شناخته شدن، طرد می‌شود و مجبور می‌شود تا از آنجا به مصر، سپس مکه و بعد به مدینه برود. پس از اخراج شدن از مدینه، رهسپار نجد می‌شود و در آنجا کاملاً ماهیت خود را مخفی کرده و خود را به عنوان "سلاله" از قبیله "ربیع" جا زده و نام عربی سلیمان را برای خود برمی‌گزیند.

پدر محمد در شهر عینیه امور شرعی، قضایی و تدریس را بر عهده داشت. محمد از کودکی به مطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید سنت علاقه داشت و فقه حنبلی را نزد پدرش که خود از علمای حنبلی محسوب می‌شد، فرا گرفت. دوران کودکی را در شهر خود "عینیه" در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی شد و نزد علمای "عینیه" به فراگیری علوم پرداخت.

با پدرش به شهر "حریمله" هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود "عینه" فرار کرد. از همان موقع که در "عینه" بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در "درعیه" نیز با محمد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید. محمد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اولین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر "عینه" داد و سپس آل سعود را برای حمله به "عینه" تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند. اهل سنت به چهار شاخه اصلی حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی تقسیم می شوند که به مرور زمان برخی از این شاخه ها به دهها زیرشاخه تقسیم شده و هر کدام برای خود به مسلکی جداگانه با عقایدی خاص تبدیل شدند. وهابیت از فرقه‌هایی است که خود را منتسب به حنبلی‌ها می‌دانند؛ بدین معنی که وهابیت بسیاری از اعتقادات خود را از احمد بن حنبل و آراء و عقاید وی گرفته‌اند. با این حال بسیاری از علمای حنبلی نیز وهابیت را فرقه‌ای جدا از خود قلمداد کرده و از نزدیکی به آن خود را میرا کرده‌اند.

نقش استعمار در تکوین وهابیت

در سال ۱۷۱۰ میلادی وزارت مستعمرات انگلیس به ۹ نفر از افراد کاردان و زیرک ماموریت داد تا برای جاسوسی در دولت‌های اسلامی بروند، از آنها فقط پنج نفر به لندن بازگشتند که یکی از آنها فرد خبره‌ای به نام «همفر -» بود. همفر به ترکیه آمد و نامش را محمد گذاشت و بسیاری از مسائل و علوم اسلامی و قرآن را فرا گرفت. دومین بار او به عراق رفت. در این سفر با محمد ابن عبد الوهاب ملاقات نمود و چون دانست که عبدالوهاب جوانی جاه طلب و از خود راضی است و از مذهب و اعتقادات مسلمانان عیب‌جویی می‌کند، بسیار خوشحال شد و اطمینان یافت که دو وظیفه‌ای که دولت بریتانیا به او محول کرده بود را به وسیله او عملی نماید. اولین دستور، شوراندن مردم در مقابل دولت عثمانی و دومین دستور فتنه‌انگیزی بین مسلمانان با تاسیس مذهبی جدید بود.

همفر از آن پس با محمد ابن عبد الوهاب بسیار صمیمی شد و با او در مورد مسایل مختلف بحث می‌کرد و هر کجا که محمد ابن عبد الوهاب بر خلاف مذاهب نظر می‌داد او را تشویق می‌کرد.

همفر به دروغ به محمد ابن عبدالوهاب گفت: خواب دیده‌ام پیغمبر بر منبری نشسته و برای علما سخنرانی می‌کرد در آن هنگام شما ((محمد ابن عبدالوهاب)) با سیمائی نورانی وارد شدی و پیغمبر از جای خود برخاست و تو را به اغوش کشید و بر پیشانی‌ات بوسه زد و گفت: ای محمد! تو وارث حقیقی من در تمام امورات دینی و دنیوی مسلمین می‌باشی. و تو در آن لحظه گفتی: یا رسول‌الله من نمی‌توانم علم و عقیده خود را برای مردم بر ملا کنم و از شر مردم می‌ترسم. پیامبر فرمود: ای محمد! تو از شناختی که بر خویشتن داری برتر هستی و هیچ ترسی به خود راه نده. محمد ابن عبدالوهاب بعد از شنیدن این دروغ بدون آنکه فکری کند خوشحال شد و بعد از آن بر تاسیس مذهبی جدید مصمم گشت. همفر، محمد ابن عبدالوهاب را به حالتی که دلخواه انگلیس بود در آورد. وزارت مستعمرات انگلیس به همفر دستور داد تا ۶ مورد دیگر را در مغز محمد بگنجانند تا او این موارد را دیر یا زود بین مردم اجرا کند:

۱. فتوا دهد کسی که مذهب محمد ابن عبدالوهاب را نپذیرد کافر شده و جهاد با او فرض خواهد شد

۲. تخریب خانه خدا

۳. شوراندن اعراب علیه حکومت عثمانی

۴. انهدام گنبدهای بارگاه اولیاء

۵. ایجاد هرج و مرج در سرزمین‌های اسلامی

۶. چاپ قرآن تحریف‌شده

همفر توانست چهار مورد را در افکار محمد ابن عبدالوهاب جای دهد و در دو مورد ناموفق بود. انهدام خانه خدا و تغییر قرآن، زیرا محمد ابن عبدالوهاب از اجرای این دو مورد بسیار می‌ترسید.

محمد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می‌نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می‌سازند و به قصد زیارت قبور سفر می‌کنند و از اولیا طلب شفاعت می‌کنند و...

پس از پیروزی بر “عیینه” به سرزمین‌های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی “بدعت”، “شُرک” و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله ور شدند، و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی‌کرد غارت کرده، افرادش را به خاک و خون می‌کشیدند.

و کل شفاعت جویان مسلمان را به شاگردان و مریدان عبدالوهاب آموزش دهد، در این کتاب نه تنها عبدالوهاب اصول فکری خود را که ناشی از تفسیر نابجا و غرض ورزانه در آیات است ارائه می دهد بلکه گام به گام در صدد توانمند کردن خواننده کتاب بر مجادله

پس از ورود به قریه "فصول" از حوالی "أحس" و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. دو چیز به انتشار دعوت محمد بن عبدالوهاب در میان اعراب بادیه‌نشین نجد کمک کرد:

۱. حمایت سیاسی و نظامی آل سعود.

۲. دوری مردم نجد از تمدن و معارف و حقایق اسلامی.

جنگ‌هایی که وهابیان در نجد و خارج از نجد (همچون حجاز و یمن و شام و عراق) می‌کردند، جاذبه‌ای دل‌فریب داشت: ثروت هر شهری که با قهر و غلبه بر آن دست می‌یافتند، بر مهاجمین حلال بود، اگر می‌توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می‌دادند و در غیر این صورت به غنایمی که به دست آورده بودند، اکتفا می‌کردند وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشّت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که "لورد کورزون" در توصیف شریعت وهابیت می‌گوید: "این عالی‌ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است."

کتابهایی که محمد بن عبدالوهاب نوشته عبارتند از:

• کتاب التوحید

• کشف الشبهات

• اصول الثلاثة

• مسائل الجاهلیه

• اصول الایمان

وهابیت سیاسی، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰.

وهابیت را بهتر بشناسیم، علی اصغر رضوانی، انتشارات دلیل ما، قم، تابستان ۱۳۸۷، چاپ اول

با خصم است. كتاب كشف الشبهات از ١٦ فصل تشكيل شده است. اين فصول به ترتيب عبارتند از:

الفصل الأول بيان أن مهمة الرسل الأولى تحقيق توحيد العبادة كشف الشبهات

الفصل الثاني بيان الأدلة على أن المشركين الذين قاتلهم الرسول مقرون بتوحيد الربوبية

الفصل الثالث بيان أن توحيد العبادة هو معنى لا إله إلا الله

الفصل الرابع معرفة المؤمن أن نعمة الله عليه بالتوحيد توجب الفرح به والخوف من سلبه

الفصل الخامس إن حكمة الله اقتضت أن يجعل لأنبيائه وأوليائه أعداء من الإنس والجن

الفصل السادس وجوب التسليح بالكتاب والسنة لدحض شبهات الأعداء

الفصل السابع الرد على أهل الباطل إجمالاً وتفصيلاً

الفصل الثامن الرد على من زعم أن الدعاء ليس بعبادة

الفصل التاسع الفرق بين الشفاعة الشرعية والشركية

الفصل العاشر إثبات أن الالتجاء إلى الصالحين شرك

الفصل الحادي عشر إثبات أن شرك الأولين أخف من شرك أهل زماننا

الفصل الثاني عشر كشف شبهة من زعم أن من أدى بعض واجبات الدين لا يكون كافراً

الفصل الثالث عشر حكم من وقع من المسلمين في نوع من الشرك جهلاً ثم تاب منه

الفصل الرابع عشر الرد على زعم الاكتفاء في التوحيد بقول لا إله إلا الله ولو ناقضها

الفصل الخامس عشر الفرق بين الاستغاثة بالحي الحاضر فيما يقدر عليه والاستغاثة بغيره

الفصل السادس عشر وجوب تطبيق التوحيد بالقلب واللسان والجوارح إلا لعذر شرعي^۱
 این در حالی است که علامه عصار ردیه بر این کتاب را که عنوان رساله رد بر وهابیت
 دارد، بدون عنوان بندی نگاشته است. بنابر این، مصحح با توجه به ترتیب کتاب کشف
 الشبهات، عناوین فصول شانزده گانه کتاب کشف الشبهات را در رساله رد بر وهابیت اضافه
 کرده است اما عناوین با توجه به آنچه در ذیل هر عنوان هست به نوعی انتخاب شده که هم
 مطابق با کتاب کشف الشبهات و هم مطابق با رساله رد بر وهابیت باشد.

برای تصحیح نسخه از دو کتاب خطی موجود در مجموعه کتب خطی کتابخانه آستان
 قدس رضوی استفاده شده است نسخه اول با مشخصات کتابشناسی نسخه نفیس نستعلیق
 مختلف الصدر در ۳۰ صفحه به خط خود علامه عصار بوده است. این نسخه در مواردی
 دارای خط خوردگیهای فراوان و گاه بسیار ناخوانا بود. اما نسخه دوم خوش خط و مرتب
 و اما ریز نوشته شده بود. تفاوت‌های جزئی فراوانی بین دو نسخه وجود داشت اما به دلیل کم
 اهمیت بودن آن از طرفی و در دسترس بودن نسخه به خط خود مولف از طرف دیگر نیاز
 به تذکر آن‌ها نبود اگر چه همه این تفاوتها استخراج شد. در مواردی عبارت در مضمون
 یکی اما در صورت متفاوت بود که برای حفظ امانت نسخه اصل آورده شد اما برای کمک
 به فهم مطلب عبارت نسخه دوم نیز در زیرنویس آورده شد. در مواردی از لحاظ صرفی

۱ . عبد الوهاب بن سلیمان التمیمی التجدی، کشف الشبهات، الناشر، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون
 الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ

کلمات دارای اغلاطی بودند که در چنین مواردی مطلب به شکل تصحیح شده در نسخه دوم آورده شد. ترجمه اشعار در بخش ترجمه بیان مضمون شعر در زیر نویس بوده است.

این کتاب در عین حال که دربردارنده مطالب مهمی از بیان مغالطات و اشتباهات وهابیان است می تواند به نوعی آموزش عملی نحوه مقابله و جدال با وهابیان نیز باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

فهمه شریعتی

۱۴۰۱

بخش اول: ترجمه «رساله رد بر وهابیت»

مقدمه

«رب شرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهو قولی»^۱

خدا را شکر که ما را به اسلام هدایت کرد و از امت محمدصلی الله علیه و آله و خاندان با فضیلتش که سلام و صلوات بر آنها باد قرار داد و لعنت همیشگی بر دشمنان خدا از الآن تا روز قیامت.

و اما بعد من این بنده حقیر محمد حسینی طهرانی بیان می کنم که خدا خواسته است که ما در حال حاضر در زمانی قرار گرفته ایم که انواع فتنه ها به ما هجوم آورده است و

دشمنان دین به تبدیل و تحریف واجبات و انجام بدعت‌ها و تعطیل احکام با تلاش وافر در نهان و آشکار اصرار دارند و به قدری این مسئله واضح است که نیازی به تفصیل آن نیست. و جای تعجب از وهابیان است که اساس دشمنی و عناد را با عنوان دیانت برپا کرده‌اند و این عناد آن‌ها از بابیت و بهائیت نیز فراتر رفته به طوری که فقط خودشان را موحد می‌دانند و هر کس غیر از خودشان از مسلمانان را مشرک تلقی می‌کنند و کشتار و تاراج و اسارت‌گیری و غصب را دیانت حق و عبادت واجب می‌پندارند و جای تعجب بیشتر از این جماعت است که دلایلی را برای عملکردشان به طور واضح اقامه می‌کنند که براساس آن‌ها خودشان را گروه غالب الهی معرفی می‌کنند و بقیه مسلمانان را کفار و مشرکان تلقی می‌کنند و آن دلایلی که در کتابشان بیان کرده‌اند بسیار بی‌ارزش است و اصلاً دلیلشان عنوان دلیل هم برایش سزاوار نیست و مطالب بسیار ضعیف و ناقصی بیان کرده‌اند که اول و آخر آن بی‌مایه است.

بعضی از دوستان بزرگوaram از خاندان عالمان پرهیزگار از من خواستند تا جواب این ادعاها و حرف‌ها را بنویسم و پاسخ استدلال‌های آن‌ها را بدهم من هم از سر دوستی و اکرام پذیرفتم. پس از آنکه من جواب مطالبی را که در یک کتاب ناقصی به دستم رسیده بوده دادم نسخه تکمیل آن کتاب (شامل اشکالات بر مسئله شفاعت و استغاثه بود) را که اول تا آخر کامل بود به دست آوردم و مطالبی را که برخی از دوستان من که ساکن کاظمین هستند به گوشم رسانده بودند، آنجا بود و نیز مطالبی از رساله معاصر با محمد بن عبدالوهاب

حجازی رئیس فرقه وهابیت را در برداشت و تصور من اینست که نویسنده هم، معاصر عبدالوهاب بوده است اگر چه که من در آن ورق‌ها و نیز در رساله‌ای که به دستم رسیده بود نتوانستم نام نویسنده این گفتارها را که اصرار بر گمراهی و گمراه کردن دارد به دست آورم، آن شخصی که معاصر محمدابن عبدالوهاب بوده و کلمات و حرف‌های عبدالوهاب بی دین و بی شرم را بیان کرده نزدیک به دورانی زندگی می‌کرده است که وهابیت به کربلا هجوم آورده بود^۲ و رهبر آن‌ها و آرای آن‌ها در آن دوران شناخته شده بود.

۱. این رساله متعلق به محمدبن عبدالوهاب بوده است اما علامه عصار در رساله‌ای که از وی به دستش رسیده است نام مولف یا اشاره به نام او را نداشته است. از همین رو مرتباً بجای اسم نویسنده از قائل و گوینده نام برده است که در ترجمه رساله بجای قول قائل اسم محمد بن عبدالوهاب آورده شده است.

۲. حمله به کربلا

سال ۱۲۱۶ ه. ق فاجعه بزرگ و دردناکی در کربلا رخ داد، که مورخان مسلمان و مستشرقان از زشتی و رسوایی آن حیران‌اند. در ۱۸ ذی‌الحجه ۱۲۱۶ ه. ق / ۱۸۰۲ م. هم‌زمان با دوران حکومت عبدالعزیز، وهابیان با لشکری به فرماندهی پسرش سعود، به کربلا حمله کردند. بسیاری از مردم کربلا برای زیارت حضرت علی^۷ به نجف اشرف رفته بودند و شهر کربلا تقریباً خالی از سکنه بود و فقط افراد ضعیف و سال‌خورده در شهر باقی مانده بودند.

عادت شیعیان این بود که در روز عید غدیرخیم، جشن‌هایی برپا می‌کردند؛ لذا همگی برای اقامه جشن عید به نجف اشرف می‌آمدند. به همین دلیل شهرهای شیعه‌نشین عراق، به‌خصوص کربلا، خالی از سکنه می‌شد. وهابی‌ها از این فرصت استفاده کردند و در غیاب مدافعان، به شهر حمله بردند. در شهر، فقط افراد ضعیف و سال‌خورده باقی مانده بودند، که به دست سپاه ۱۲ هزار نفری وهابیان به قتل رسیدند و هیچ‌کس در این جنایت زنده نماند؛ به‌طوری که تعداد کشته‌شدگان در یک روز به سه هزار نفر رسید

به هر حال هر چه که بوده ما این حرف‌ها را قول باطل دیدیم که شیطان آن‌ها را القاء کرده بود تا وسیله‌ای برای فریفتن و به انحراف کشاندن باشد.

و وظیفه ما اقامه برهان و باطل کردن این القاءات است که شیطان به این شخص الهام کرده است. مطلب را با بیان اقوال این وهابی در ابتدای سخنانش در این رساله شروع می‌کنیم.

عتبات مقدسه عراق دارای‌های فراوانی داشت که از هدایا و نذرها و موقوفه‌های فراوان مردم و هدایای پادشاهانی همچون نادرشاه شاهان زندیه و قاجار جمع‌آوری شده بود. «ابن‌بشر» ماجرای حمله وهابیان را چنین گزارش می‌کند:

سعود با سپاهش عازم کربلا شد ... از دیوارهای شهر بالا رفتند و مردم را غافلگیر کردند و غالب اهالی کربلا را در بازارها و خانه‌ها کشتند و قبه واقع بر مزار امام حسین را تخریب کردند ... آنان پیش از ظهر از شهر خارج شدند و حدود هزار نفر را کشته بودند. وهابیان پس از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی راهی نجف شدند. چون اهل نجف، جریان کربلا و غارت آن را شنیده بودند، کمی آمادگی داشتند. از این رو، برای دفاع برخاستند. حتی زن‌ها نیز از خانه‌ها بیرون آمده بودند و مردان خود را بر می‌انگیختند تا اسیر قتل و غارت‌های وهابی‌ها نشوند. در نهایت این کار باعث شکست مهاجمان و عقب نشینی آنان گردید. وهابی‌ها در سال‌های متمادی، بارها و بارها به این دو شهر مقدس، حمله کردند ولی حملاتشان با ناامیدی تمام به شکست و خواری انجامید و در مدت نزدیک به ۱۰ سال، چندین بار شدیدترین حمله‌ها را به این دو شهر انجام دادند ..

سعود بن عبدالعزیز هیچ‌گاه از این اقدام پشیمان نشد و با استفاده نادرست از آیات درصدد توجیه آن برآمد. وی در پاسخ به انتقاد عالمان مسلمان درخصوص کشتار وحشیانه مردم و زوار کربلا گفت: «بله، ما کربلا را تصرف کردیم و اهالی‌اش را ذبح، و اموالشان را تصاحب کردیم و خدا را بر این امر شاکریم و از کسی عذرخواهی نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: «وَلِلْكَافِرِينَ أَمَثَلُهَا»

زادگاه ترورسیم، جمعی از نویسندگان، موسسه دارالاعلام لمدرسه اهل بیت.

نویسنده مرید شیطان رجیم، با بسم الله الرحمن الرحیم شروع کرده تا جاهلان را از اینکه او خودش ایجاد کننده و موسس گمراهی است فراموش کنند؛ خداوند به درون و باطن و اعماق انسان‌ها آگاه است.

فصل اول: هدف انبیا تحقق توحید عبادی^۱

محمد بن عبدالوهاب: «ای کسی که خدا تو را رحمت کند، بدان که توحید یعنی اینکه تنها فقط خدا را عبادت کنی. توحید در واقع دین انبیائی است که خداوند تعالی آنان را سوی بندگان خود فرستاد. اولین آن‌ها نوح بود که خداوند بسوی قوی که درباره صالحان «ود»، «سواع»، «یغوث» و «یعوق»^۲ مبتلا به غلو شده بودند فرستاد تا آنان را پاک کند و آخرین پیامبران محمدصلی‌الله و علیه وآله کسی بود که صورت این صالحان را که خداوند بسوی بندگان فرستاده بود بشکند. خداوند پیامبر را بسوی مردمی فرستاد که عبادت می‌کردند، حج بجا می‌آوردند، صدقه می‌دادند و زیاد یاد خدا را یاد می‌کردند ولیکن بعضی از مخلوقاتش را واسطه بین خودشان و خدا قرار می‌دادند و می‌گفتند ما آنان را مایه تقربمان به خدا قرار می‌دهیم و شفاعت آن‌ها را نزد خدا می‌خواهیم. شفیعیانی مثل ملائکه،

۱. در کتاب کشف الشبهات این عنوان وجود دارد.

۲. یعوق، نام یکی از پنج بتی است که در قرآن به قوم نوح منسوب شده است. در آیه ۲۳ از سوره نوح:

وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سِوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا

و گفتند: خدایاتان را وا مگذارید و د و سواع و یغوث و یعوق و نسر را.

برخی از محققین معتقدند: یعوق و ود و یغوث و نسر و سواع نام افرادی صالح بودند که در دوران حضرت آدم و نوح می‌زیستند بعد از وفات آنان مردم برای احترام نهادن، از آنها مجسمه ساختند ولی بعد از مدتها آن مجسمه‌ها را به عنوان بت مورد پرستش قرار دادند و این آغاز انحرافشان بود

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴ جلد، ج ۱۴، ص ۲۵۵ مرکز الکتاب للترجمة و النشر، تهران -

ایران، اول، ۱۴۰۲ هـ ق

عیسی این مریم و انسان‌های صالحی غیر از آن‌ها. پس خداوند تعالی محمدصلی‌الله‌علیه و آله را مبعوث کرد تا دین پدرشان ابراهیم را زنده کند که اعتقاد و تقرب فقط باید برای خداوند باشد و هیچ کسی صلاحیت این تقرب را ندارد؛ نه ملک مقرب و نه نبی مرسل. چه رسد کسی غیر از آن‌ها و گرنه آن مشرکانی که رسول خدا با آنان جنگ کرد به این که خدای تعالی خالق و رازق است اعتقاد داشتند و می دانستند که خداوند هیچ شریکی ندارد و فقط اوست که روزی می‌دهد، زنده می‌کند و می‌میراند و اعتقاد داشتند که همه آسمان‌های هفتگانه و هر آنچه در آن است همه آفریده خداوند و تحت تصرف و سیطره او هستند. دلیل این که مشرکان زمان پیامبر که پیامبر با ایشان کارزار کرد به یکتایی خدا عقیده داشتند قول خدای متعال در قرآن است که فرمود: «قل من یرزقکم من السماء و الارض امن یملک السمع و الابصار و من یرج الحی من المیت و یرج المیت من الحی و من یدبر الامر فسیقولون الله فقل افلا یتقون»^۱ «بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور جهان را تدبیر می‌کند؟ به زودی می‌گویند خدا بگو پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟» و قول خدای تعالی: «قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون سیقولون الله قل افلا یتقون»^۲ «بگو زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست؟

۱. یونس/۳۱

۲. مومنون/۸۵

اگر شما می‌دانید بزودی می‌گویند هم از آن خداست بگو آیا متذکر نمی‌شوید» و قول خدای تعالی که فرمود: «قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون الله قل فانی تسحرون»^۱ بگو «اگر می‌دانید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد و به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه دادن ندارد» و غیر از این آیات تا آن قسمت که: «قل لمن الارض و من فیها ... سیقولون لله قل افلا تذکرون»^۲ «بگو زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست. بزودی در پاسخ تو می‌گویند «همه آن‌ها از آن خداست آیا متذکر نمی‌شوید» «قل من رب السماوات و الارض و رب العرش العظیم سیقولون لله قل افلا تتقون»^۳

«بگو چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است بزودی خواهند گفت همه این‌ها از آن خداست بگو «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید»؟

لازم است که حرف‌های این شخص توضیح داده شود و جملات کلامش به‌طور خلاصه و سپس منظورش بیان شود. البته قبل از شروع توضیح و تشریح لازم است تا مقدمه بیار مهمی آورده شود تا بتوان براساس آن مقدمه، حرف‌های عبدالوهاب و استدلال‌های بی‌مایه‌اش را ویران کرد.

۱. مومنون/ ۸۸

۲. مومنون/ ۸۵

۳. مومنون/ ۸۷

مقدمه و در آمدی بر پاسخ اشکالات

عبادت عبارت از خضوع و خشوع خاصی است که کسی غیر از خداوند سزاوار آن نیست. عبادت به نحوی که برای خدا انجام شود اگر برای کس دیگری انجام شود، شریک قائل شدن برای خدا یعنی شرک عبودی است اگر چه که این کار عبادت نامیده نشود و تنها به اسم شفاعت خوانده شود. (یعنی اگر حالت عبادی که خاص خداست برای کسی غیر از او به نام دیگری مثل شفاعت باشد این امر شرک است) و بعداً انشاءالله مناسبت بین عبادت و شفاعت و معانی که برایش متصور است خواهد آمد.

خضوع خاصی که اشیاء عالم به طور تکوینی نسبت به خداوند دارد از جمله معانی عبادت است که در این آیه به این نوع اشاره شده است: «و إن من شیء إلا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم»^۱ «همه آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می‌گویند و همچنین خضوع تکوینی که در این آیه آمده دلالت بر آن دارد: «و له یسجد من فی السموات و الارض»^۲ و قول خدای تعالی: «من فی السموات و الارض کل له قانتون»^۳ و قول خدای تعالی در وصف مؤمنین که فرمود: «الراکعون الساجدون

۱. اسرا/ ۴۴

۲. رعد/ ۱۵

۳. روم/ ۲۶

الآمرون بالمعروف»^۱: و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید او بردبار و آمرزیده است» که آیه بیان‌گر تشریح نحوه و کیفیت عبادت خداوند و نیز بیان‌گر خضوع تکوینی اشیاء نسبت به خداوند است، این خضوع تکوینی به دلیل آگاهی فطری آن‌ها به اینست که مولا و مالک حقیقی مستحق عبادت، تنها خداوند است. قانون خضوع تشریحی با آداب خاص لازم است توسط معلمی که کیفیت عبادت را به بندگان آموزش دهد تعلیم داده شود و پیامبراکرم از خداوند خبر می‌دهد و به بندگان اعلام می‌کند که تنها خداوند مستحق عبادت است و هیچ کس غیر از او شایسته پرستش نیست؛ همه کسانی که به این حقیقت آگاه شدند او را یا از روی ترس از آتش و یا به شوق بهشت و یا به دلیل لیاقت و شایستگی خداوند برای پرستش، او را می‌پرستند، چنان‌که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در مناجاتش بیان کرد آنجا که گفت «خدایا من تو را از روی ترس از آتش و شوق به بهشت عبادت نکردم بلکه تو را شایسته ستایش یافتم»^۲

ينطق العقل بل لله اعبدوا و لشمس قمر لا تسجدوا

ذا نداء لم يزل مرتفع بندا العقل جمع اهتدوا

ايقت انفس جمع بالنداء و بظلم و عتو جحدوا

۱. توبه/۱۱۲

۲. بحارالانوار ج ۶۷، ص ۱۸۶

قلدوا أسلافهم فی منکر و للاتٍ و لعزی سجدوا^۱

خلاصه این که تنها خداوند معبود است و عبادت غیر او هرگز سزاوار نیست چون تنها اوست که شایسته عبادت است و هیچ شریکی ندارد و اگر کسی، غیر از او را عبادت کند مشرک است؛ چه این که معبود او، خواه هوای نفس یا هر چیزی که محبوب پروردگار باشد، چه رسد به پرستش چیزی که آبرو و تقریبی هم به خدا ندارد مثل چوب تراشیده شده یا طلای شکل گرفته به هر صورت و شکلی که باشد؛ اگر خضوع و خشوع با کیفیتی باشد که عبادت بر آن صدق نکند مثلاً خضوع نزد بزرگان و اولیاء، حکم عبادت را ندارد اگر چه که مجازا و از باب توسع به آن خضوع گفته شود، اما از طرفی این خضوع به همان کیفیت خضوع برای خداوند نباشد و از طرف دیگر، خضوع نزد شخصی صورت گیرد که آن شخص محبوب خداوند است و در واقع دوست داشتن محبوب خداوند، دوست داشتن خدا است و این امری کاملاً روشن است. البته برای کسانی که عناد و دشمنی و لجاجت نداشته باشند.

نکته

جمله «العبودية جوهرة کونها الربوبية»^۱ «عبودیت حقیقتی است که نهایت آن ربوبیت است» معنای عمیقی دارد که متکلم قصد بیان آن را داشته است، حال چه این حدیث از

۱. عقل می‌گوید که فقط خدا را بپرستید نه خورشید و ماه. عده‌ای به ندای عقلی هدایت می‌شوند و یقین می‌یابند و عده‌ای آن پیام را نمی‌شنوند و انکار می‌کنند و از پدرانشان تقلید کرده به «لات» و «عزی» را سجده می‌کنند.

احادیث قدسی باشد یا نباشد. ممکن است تصور شود ظاهر این حدیث می‌گوید که عبودیت انسان را به مقام ربوبیت می‌رساند ولی قطعاً این معنا مورد نظر نیست چون در این صورت انقلاب شیئی به ضدش رخ می‌دهد (یعنی اینکه ممکنات و هر چه مورد عبادت قرار گیرد، تبدیل به واجب تعالی شوند، این تغییر و تبدیل در ذات است و محال است) چون در این صورت بنده به مولا تغییر می‌یابد و این خلف است.^۲

معنای این جمله آنست که عبودیت باعث می‌شود که شخص واسطه در فیض‌رسانی و ربوبیت الهی شود. این عبودیت که به واسطگی میان رب و بندگان می‌رسد، باعث می‌شود شخص، مربی دیگران شود و و از این جهت پرورش دهنده دیگران است و با این عبودیت به مرتبه‌ای می‌رسد که هیچ کس جز از طریق عبادت به آن مقام عالی نمی‌رسد.

و از این جهت بود که نبی مصطفی صلی‌الله علیه و اله بالاتر از همه انبیاء و بزرگان است چون او مقام عبودیت را بدست آورده است و قبل از اینکه به مقام رسالت برسد به مقام عبودیت دست یافت چنانکه عبادت «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» این را نشان می‌دهد و در این شهادت، مقام عبودیت بر رسالت مقدم شده است و به همین واسطه است که بعضی

۱. میزان الحکمه ج ۷، ص ۱۳

۲. خلف نوعی استدلال است که باطل است چون در این نوع استدلال چیزی ثابت می‌شود که با یکی از مقدمات قطعی که در استدلال بیان شده مخالف است اینجا خلف رخ می‌دهد چون انسان که ممکن الوجود است دیگر انسان ممکن الوجود نخواهد بود و واجب الوجود خواهد شد و این خلاف فرضی است که در ابتدا داشتیم که انسان نیاز به خداوند دارد.

از انبیاء علیهم السلام بر برخی دیگر برتری دارند. بنابراین درست است که گفته شود «اللهم انی اسئلك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و التسعة المعصومین من ذریة الحسین صلوات الله علیهم اجمعین» چون در واقع عبودیت آنان نزد خداوند، حق کرامت و آبرومندی را ایجاد می‌کند و آنان به واسطه عبودیت، مستحق حب پروردگار شده و محبوب خداوند می‌گردند چراکه عبودیت به خودی خود، حق تکریم و آبرومندی را ایجاد می‌کند و خداوند کرامت بخش است. خدایی جز خدای واحد جل جلاله و عظم شأنه نیست چون تنها اوست که حقیقی می‌باشد.

لیس علی خالق أرض و سما	حق لمخلوق الیه ینتما
الا حقوق اوجب الفيض لها	علیه من بذل الوجود العدم
تکریمه لعبده المنتجب	حق له بفضلہ اختتما ^۱

فرع بر این مطلب، بزرگداشت بندگان برگزیده خداوند و آنچه منسوب به آنان است می‌باشد مثل احترام به در، آستانه، خانه و قبر و ضریحی که اطراف قبر اولیای الهی کشیده شده است. در واقع این کار، نوعی حسن عقلائی دارد که عامه مردم و عرف جامعه در رفتارها و

۱ . مخلوقات خداوند هیچ حقی بر خداوند ندارند و حقوقی که خداوند به واسطه فیض در رحمت و جویش به آنان افاضه کرده و آن‌ها را از نیستی به دار هستی می‌کشانند.

اعمالشان چنین چیزی را لازم می‌دانند و این مسئله‌ای است که شک و شبهه‌ای در آن خصوص وجود ندارد و چه زیبا گفته است که

امر علی جدار دیار لیلی اقبل فی الجدار و ذالجدارا

و ما حب الدیار شغفن قلبی و لکن حب من سکن الدیارا^۱

و کسی که عرف عموم عقلا را شناخته باشد می‌داند که در بسیاری از محاورات و گفتگوها اضافه تشریفی در موارد متعددی بکار گرفته می‌شود؛ مثلاً خانه خدا، کتاب خدا، رسول خدا، که در محاورات و گفتگوهای متعددی بکار رفته است از جمله ندیم السلطان، کاتب السلطان [و همه این‌ها برای تشریف و بزرگداشت به این صورت استفاده می‌شود]. شکی نیست که در عرف عقلا، انسان چه زنده و چه مرده باشد دارای احترام است و چیزی که این مسئله را در عرف عقلانیش نشان می‌دهد آنست که مرده را به دستور شرع، غسل می‌دهند و کفن به او می‌پوشانند و دفنش می‌کنند و احکام زندگان را بر مرده هم جاری می‌دانند، شکستن و مثل و قطعه کردن اعضای مرده و نبش قبر را حرام می‌دانند و حکم مستحب بودن بالا بردن محل دفن و گذاشتن علامتی برای محل دفن نشان از لزوم حفظ حرمت مرده دارد. وقتی که انسان به‌طور کل محترم است، هر چقدر کرامت او بیشتر باشد،

۱ . بوسیدن دیوار خانه لیلی به واسطه صاحب آن دیوار است و این دوستی که قلبم را می‌فشارد دوستی ساکن آن دیوار است.

احترام او بیشتر خواهد بود. مثلاً کسی که نبی خدا یا ولی خداست، احترامش بیشتر است و هرچه به او منتسب می‌شود به دلیل انتساب به او محترم است.

کسی که این مسئله را (که عرف عقلا و شیوه معمول بین عاقلان جامعه است) انکار کند یا دشمنی و لجاجت دارد یا قصد مجادله و دعوای لفظی دارد. همچنین، کسی که این مسئله را (حرمت داشتن شخصی که محبوب خداوند است) را انکار کند در واقع امر ضروری از دین را انکار کرده و مرتد محسوب می‌شود. هرکس که از دینش مرتد شود گناهکار است و لازم است بر وهابیان احکام ارتداد جاری شود و حتی اعدام شوند چون در واقع آنان مؤسسين و بنیانگذاران فتنه هستند و رفع فساد در زمین نه تنها وظیفه مسلمانان بلکه وظیفه تمام بندگان خداوند است.

بعد از این عبدالوهاب می‌گوید: «وقتی متوجه شدم که مشرکان زمان پیامبر به وحدانیت خدا اعتقاد داشتند اما توحیدی را که رسول الله صلی الله علیه و آله به آن دعوت می‌کرد نداشتند، می‌فهمی که توحید مورد نظر پیامبر توحید عبودی بوده که مشرکان زمان ما (منظور عبدالوهاب شفاعت جوین است) آن را اعتقاد می‌خوانند. مشرکان، خدا را شب و روز می‌خوانند اما برخی از آنان ملائکه را نیز به جهت قرب و نزدیکی به خدا و صلاحیتشان می‌خوانند تا شفیع آنان نزد خداوند باشند یا صالحانی مثل لات یا پیامبرانی مثل عیسی علیه السلام را نیز می‌خوانند و تو می‌دانی پیامبر بواسطه این اعتقاد با آنان جنگ کرد و آنان را به پرستش خدای یکتا دعوت نمود همانطور که در قرآن آمده است:»

«فلا تدعوا مع الله احدا»^۱ با خدا کس دیگری را نخوانید و نیز این قول خدای تعالی: «له دعوة الحق و الذین یدعون من دونهم فلا یستجیبون لهم بشیء»^۲ تا اینجا مطلب مورد نظر عبدالوهاب بیان شد.

خلاصه حرف این شخص آنست که کفار و مشرکین پذیرفته بودند که خداوند خالق آسمانها و زمین و مدبر آن هاست ولی این توحیدی نبود که پیامبر اکرم آنان را به آن دعوت می کرد چون نیازی نبود پیامبر آنان را به چیزی دعوت کند که خودشان پذیرفته بودند پس معلوم است توحیدی که پیامبر آنان را دعوت می کرد توحید در عبادت بوده است. این که آنان غیر از خدا را نخوانند و عبادتشان خالص برای خداوند باشد حال آنکه آنان با پیامبر مخالفت کردند و در کنار خداوند ملائکه، افراد صالح مثل لات، یا انبیایی مثل حضرت عیسی را دعوت کردند. پیامبر با آنان کارزار کرد ولی آنان می گفتند اینها شفیعان ما نزد خداوند هستند. همان حرفی که مشرکان این زمان یعنی شفاعت جویان می زنند و همانطور که پیامبر علیرغم این که آنان موحد بودند با آنان برخورد کرد با این گروه در این زمان هم باید جنگ کرد و علیرغم توحید و اعتقادشان به خدا به دلیل شفاعت جویی آنان را کافر و مشرک دانست. این خلاصه حرف محمدبن عبدالوهاب تا اینجا بود.

۱. جن/ ۱۸

۲. رعد/ ۱۴

جواب علامه

بدان که این شخص از ابتدای سخنانش که گفت «ای کسی که خدا تو را رحمت کند بدان...» تا آخر کلام او، منظورش این است که توحید عبارت از آنست که فقط باید خداوند را عبادت کرد و در عبادتش هیچکس را نباید شریک قرار داد و اگر کسی به همراه خدا، دیگری را عبادت کند آن شخص مشرک است اگرچه خدا را خالق روزی دهنده، مدبر و حیات بخش بدانند. پس باید با او قتال شود. این خلاصه مطالبی است که از این به بعد به آن اشاره می کند.

و بدان پاسخ کلی به همه اشکالات کتاب برمی گردد به معنی عبادت در مقدمه گفته شد. اگر عبادت با کیفیتی خاص که بر عبادت خداوند اطلاق می شود برای کسی غیر از خدا انجام شود، شخص مشرک است چون فقط و فقط عبادت به معنی بیان شده، برای خداوند است ولیکن این حرف عبدالوهاب که توحید را در همین مطلب خلاصه کرده و توحید مورد نظر پیامبر را که به آن دعوت می کرد توحید در عبادت دانسته که پیامبر برای آن با مشرکان جهاد و کارزار کرد، این حرف باطل است. سزاوار نیست که انسان عاقلی این طور قضاوت کند چون توحید ذاتی، بالاترین و مهم ترین نوع توحید است و موحد کسی است که مقامات چهارگانه توحید را پذیرفته باشد: توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و توحید در عبادت و بعداً انشاء الله توضیحات بیشتر در این زمینه داده خواهد شد. ضمن اینکه پیامبر فقط با مشرکان در عبادت کارزار نکرد بلکه با مجوسیان که معتقد به وجود دو

جوهر نور و ظلمت بودند و نیز با یهودیان که می‌گفتند حضرت عزیر علیه‌السلام پسر خداست و با مسیحیانی که قائل به اقانیم سه گانه (پدر، پسر، روح‌القدس) بودند مقابله کرد. همچنین با مشرکان عرب که بت‌ها را خدایان خودشان می‌دانستند نیز با دهریان^۱ که منکر خدای تعالی بوده و می‌گفتند «ما یهلکنا الا الدهر» و گروه‌هایی از مشرکان ستاره‌پرستان، خورشید پرستان، ماه پرستان، نیز مقابله کرد. پس شرک منحصر بر شرک در عبادت نیست و کارزار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله هم مختص به مشرکان در عبادت نبوده است.

اما اینکه گفته است: «این تقرب و اعتقاد حتماً به معنی واسطه قرار دادن مخلوقی بین بنده و خالقش هست»؛ هیچ مناسبتی با شرک ندارد و این که وساطت حق مختص خدا باشد درست نیست چون واسطه گرفتن حق مختص خداوند نیست تا در ادامه اعتقاد به تقرب او، مسئله شرک مطرح شود. چون وقتی گفته می‌شود چیزی حق خداوند است یعنی اصلاً درست نیست به کسی غیر از او واگذار شود حال آن که وساطت همواره میان دو چیز در نظر گرفته می‌شود که در این حال پای طرف سوم که همان واسطه باشد به میان می‌آید و نمی‌توان بدون این حالت وساطت را تصور کرد.

۱. دهریه منسوب به دهر یعنی روزگار است و این اصطلاحی برای گروهی از فلاسفه مادی مسلک است. آنها گروهی از متقدمین هستند که آفریدگار مدبر عالم قادر را انکار، و گمان کرده‌اند که عالم بخودی خود و بدون آفریننده، همیشه موجود بوده و همواره حیوان از نطفه و نطفه از حیوان پدید آمده است. چنین بوده و تا ابد نیز چنین خواهد بود. المنقذ من الضلال، الغزالی، أبو حامد، دارالکتب الحدیثه، مصر، جلد ۱: صفحه ۱۲۸